

بررسی سبک قرآن کریم در چینش ثابت واژگان

مهدی محمدی نژاد^۱

چکیده

در سبک قرآنی، چینش واژگان بر اساس تناسباتی مختلف صورت گرفته است. برخی از چینش‌های تکراری بنا بر موقعیت‌های مختلف تغییر یافته‌اند مثلاً: «حکیم‌علیم» در برخی مواضع به صورت «علیم‌حکیم» آمده؛ اما برخی پیوسته یکسان به کار رفته است. مثلاً واژگان «عزیز حکیم» با وجود کثرت تکرار به یک صورت به کار رفته است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به دنبال پاسخ به دو پرسش در مورد واژگان ثابت است و آن این که اولاً چه تناسباتی بین واژگان ثابت قرآن وجود دارد و ثانیاً این که چه اسباب و عللی مایه مقدم شدن همیشگی یک واژه بر دیگری شده است؟ به نظر می‌رسد در چینش‌های ثابت واژگان قرآنی تناسباتی نامتغیر یا کم‌متغیر وجود دارد که ممکن است برخی ریشه معنایی و برخی آوایی و یا معنایی آوایی داشته باشد. پژوهشگر با توجه به محدودیت بحث به تناسبات معنایی واژگان ثابت پرداخته و نتیجه گرفته که تناسباتی همچون اهم و مهم و تدرج و غیره مایه تقدم یک واژه بر دیگری وظهور آنها به صورت ثابت گردیده است.

کلیدواژه‌ها: واژگان، ثابت، چینش، تناسب، قرآن.

مقدمه

موضوع سبک قرآنی از هنگام نزول قرآن کریم مورد نظر علاقه‌مندان به این کتاب عزیز بوده است. قرآن کریم علاوه بر محتوای شگفت و معجزه‌آمیز، دارای سبک و ساختار زبانی جذاب و ویژه بوده است. از صدر اسلام تا کنون کتابهای زیادی در مورد سبک گفتمان قرآن کریم نوشته شده است و نویسندگان زیادی از دیدگاههای مختلف به ادبیات قرآن نگریسته و قلم فرسایی کرده‌اند و علوم بلاغی عربی بنابر توجه علمای قرآن دوست به معجزه بیانی قرآنی رشد و نمو یافته است. (السید شفیع، -: ۱۶) اما اعجاز قرآنی فراتر از قلم و سخن بوده و لطائف و دقائق آن بیشتر از فهم عقول بشر است. چنان که امیر بیان علی علیه السلام فرمود: «نکات شگفت آورش هرگز تمام نمی‌شود، اسرار نهفته‌اش پایان نمی‌گیرد» (نهج البلاغه/ خطبه ۱۸). عبد القاهر جرجانی که از جمله علمای برجسته اسلامی است، معتقد است که برجستگی سبک قرآنی مربوط به نوع چینش واژگان و انسجام آنها با یکدیگر است و نظریه نظم ایشان نیز مبتنی بر همین اصل است. (عباس، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۲) عبد القاهر همچنین معتقد است که ذهن در برخورد با کلمات به معانی مستخرج از آنها و ارتباطی که علم نحو بین آنها ایجاد می‌کند، معطف می‌شود. (عبدالمطلب محمد، ۱۹۹۴: ۵۰) چینش همه واژگان در قرآن کریم بر اساس سبک و سیاقی دقیق و لطیف است اما برخی واژگان بر اساس تناسبی خاص در کنار هم قرار گرفته و مضامینی شگرف و جذاب را آفریده‌اند. مثلاً برخی اوقات الفاظ دارای تناسب لفظی هستند، مثل تناسب آوایی در «هاروت و ماروت» و «یأجوج و مأجوج» و برخی اوقات تناسب از نوع معنایی است، مثل «عزیز حکیم» و «علیم قدیر» و همچنین تناسبات بسیار دیگری. برخی از این گونه چینش‌های تکراری واژگان بنا بر موقعیت‌های مختلف در قرآن کریم تغییر یافته‌اند مثلاً: واژگان «حکیم علیم» در برخی مواضع به صورت «علیم حکیم» به کار رفته و هر کدام از این تغییرات نیاز به بررسی دقیق و علمی دارد اما برخی از چینش‌ها در مواضع مختلف پیوسته به صورت یکسان به کار رفته است. مثلاً واژگان «عزیز حکیم» پیوسته در قرآن کریم به یک صورت به کار رفته و هیچگاه «حکیم» مقدم بر «عزیز» نیامده است. پرسشی که پیش می‌آید این است که علت این چینش‌های ثابت چیست؟ چه اسباب و عللی مایه مقدم شدن همیشگی یک واژه بر واژه دیگر در مواضع مختلف از قرآن کریم شده است؟ آنچه که به نظر می‌رسد این است که در چینش‌های ثابت واژگان قرآنی تناسباتی نامتغیر یا کم‌متغیر وجود دارد که ممکن است برخی از آنها ریشه معنایی و برخی ریشه آوایی و یا هم معنایی و هم آوایی داشته باشد. بررسی ریشه‌ای تمام این انواع در این مقاله محدود ممکن نیست لذا در این مقاله فقط به تناسب معنایی موجود در چیدمان ثابت واژگان خواهیم پرداخت.

پیشینه

در مورد سبک چینش ثابت واژگان در قرآن کریم اشاره ای جزئی در کتاب سبک شناسی قرآن کریم تالیف حسین عبد الرؤوف شده است و به صورت گذرا در دو صفحه سه نوع دلیل برای چینش ثابت ذکر کرده است: علی و معلولی و ارزشی و آوایی (عبد الرؤوف، ۱۳۹۰: ۱۲۳) غافل از این که این گونه چینش ها فراتر از آن است که در سه مورد خلاصه شود. در تفاسیر مختلف نیز فقط در مورد چینش صفات الهی و نه چینش ثابت آنها بحث هایی محدود و پراکنده وجود دارد که در پژوهش حاضر به برخی از آنها اشاره شده است. اما ویژگی این مقاله اولاً تغییر نگرش در تقسیم این واژگان به سه بخش معنایی و آوایی و معنا آوایی است که علی و معلولی و ارزشی جزئی از تناسب معنایی به حساب می آید ثانیاً کوشش زیادی است که در جمع آوری شواهد فراوان از چینش ثابت و دسته بندی آنها در تناسبات مختلف انجام شده است. البته بنا به گستره بحث و مجال محدود این پژوهش فقط به تناسبات معنایی پرداخته شده است.

فرضیه‌ها

چیدمان ثابت واژگان صرفاً جنبه زبانی و زیباشناختی ندارد بلکه ظرافت های معنایی مهمی در این چیدمان ها نهفته است که معمولاً در کتابهای تفسیر قرآن مغفول مانده است. و همچنین چیدمان های ثابت را هم می توان به صورت کلی و در ضمن تناسباتی همچون زمانی و تدرجی و ترتبی و غیره بررسی کرد و علاوه بر آن می توان به صورت موضوعی به آنها پرداخت مثل واژگان کیهانی و یا واژگان مربوط به صفات الهی و موضوعات دیگری از این قبیل. و از بررسی این موضوعات می توان نتایج قابل ملاحظه ای را به دست آورد. این پژوهش اولاً به صورت عمومی و به صورت نمونه به برخی تناسبات معنایی اشاره کرده و سپس دو موضوع واژگان کیهانی و صفات الهی را به خاطر تعدد شواهد به صورت مستقل بررسی نموده است.

روش تحقیق: این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به دنبال پاسخ به دو پرسش در مورد واژگان ثابت است و آن این که اولاً چه تناسباتی بین واژگان ثابت قرآن وجود دارد و ثانیاً این که علت این چینش های ثابت چیست؟ چه اسباب و عللی مایه مقدم شدن همیشگی یک واژه بر واژه دیگر در مواضع مختلف از قرآن کریم شده است؟

۱- تناسب معنایی چینش‌ها

علت عمده چینش‌های ثابت قرآنی ناشی از تناسب معنایی است، یعنی علت تقدم و تاخیر را باید در ارتباط معنایی بین واژگان جستجو کرد. تناسب معنایی را می‌توان شامل بخش‌های مختلفی دانست همچون ارتباط علی و معلولی یا لازم و ملزومی یا زمان و مکان و یا عام و خاص و یا تدرج یا اهم و مهم و موارد بسیار دیگر. در ذیل چینش‌های ثابت را بر اساس موارد مختلفی که به نظرمان رسید، بررسی خواهیم کرد.

۱-۲. تناسب زمانی

این مورد غالباً در مورد مسائل تاریخی قرآن کریم به کار رفته است. قرآن کریم هنگام ذکر اسامی متوالی پیامبران و یا بیان قصص انبیاء ترتیب زمانی را رعایت فرموده است، لذا خواننده قرآن کریم هنگام مواجهه با مسائل تاریخی قرآن دچار تشتت و تشرد فکری نمی‌شود بلکه به صورت ضمنی پی به تسلسل منطقی تاریخی گفتمان قرآنی می‌برد، و اگرچه قرآن کریم کتاب تاریخ نیست اما در سبک بیان مسائل تاریخی آن هیچگونه ناهمگونی نمی‌توان یافت، در ذیل برای نمونه به دو مورد از مسائل تاریخی که توالی اسامی مبارک پیامبران و ذکر قصص پیروان ایشان است، اشاره می‌کنیم:

توالی زمانی در اسامی: در این تناسب هیچ‌گاه نام حضرت آدم بعد از نوح و نوح بعد از ابراهیم و ابراهیم بعد از اسماعیل و اسماعیل بعد از اسحاق و اسحاق بعد از یعقوب و یعقوب بعد از موسی و موسی بعد از عیسی ذکر نشده است. همچنین هیچ‌گاه داود بعد از سلیمان و ایوب بعد از سلیمان ذکر نشده است. البته موارد نادری وجود دارد که دارای علل خاصی است، مثلاً هنگامی که سخن از ارث بردن سلیمان (ع) از داود (ع) است نام حضرت سلیمان مقدم شده: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (نمل / ۱۶) اما به طور عام ترتیب تاریخی در توالی اسامی رعایت شده است. در تایید این مطلب در ذیل به نمونه‌هایی از تعاقب اسامی پیامبران در آیات مختلف اشاره خواهیم کرد:

- « قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ » (بقره / ۱۳۶).

- « أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَنتُمْ أَغْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره / ۱۴۰).

- « إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ

عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء/ ۱۶۴ - ۱۶۳) در این آیه شریفه علت تأخر داود و موسی علیهما السلام خصوصیات بوده که خداوند متعال آنها را به صورت جدا برای حضرت داود و موسی علیهما السلام ذکر فرموده است، ابتدا وحی به صورت عام در ابتدای آیه ذکر شد سپس نوع مخصوص وحی برای حضرت داود (ع) که اعطای زبور است و برای موسی (ع) سخن گفتن با خداوند است، مورد اهتمام ویژه قرار گرفت. در واقع این آیه دارای صنعت بلاغی اطناب از نوع ذکر الخاص بعد العام است.

- « وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوسُفَ وَنُوحًا وَغُلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ » (انعام/ ۸۶ - ۸۳). در آیات شریفه مذکور علت تقدم نام حضرت ابراهیم بر نوح این است که آیات پیشین مربوط به داستان محاجه ابراهیم با بت پرستان بوده و قرآن کریم با لطافت از این داستان به ذکر اسامی پیامبران منتقل شده و بعد از نام بردن حضرت نوح به تقدم تاریخی ایشان با عبارت «هدینا من قبل» اشاره شده است.

- «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمَنْكَرٍ مِّنْ نَّوْحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (احزاب/ ۷) در آیه شریفه ترتیب زمانی بین پیامبران اولو العزم رعایت شده اما پیامبر اکرم مقدم بر ایشان ذکر شده است و علت تقدم پیامبر اکرم نشان از عظمت شأن ایشان دارد چنان که در آیه ای دیگر از ایشان به «أول المسلمين» تعبیر شده است: «لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (انعام/ ۱۶۳). در این آیه شریفه نیز صنعت بلاغی اطناب از نوع ذکر الخاص بعد العام آمده است، یعنی در ابتدا معنای عمومی ميثاق آمده و سپس به ميثاق ویژه ای که از پیامبران اولو العزم گرفته شده، اشاره گردیده است.

۲-۲. توالی زمانی قصص

در توالی قصص قرآن کریم نیز غالباً تعاقب زمانی رعایت شده است که به برخی موارد اشاره خواهد شد:

- داستان قوم نوح و عاد ۹ بار در قرآن کریم به صورت متعاقب ذکر شده است. عاد اولین قومی بوده است که بعد از طوفان نوح علیه السلام بت پرست شدند. (ابن کثیر، ۱۳۸۸ هـ: ۱۲۱) در یک

موضع قوم نوح علیه السلام متاخر از عاد ذکر شده و خداوند در همان موضع نیز به تقدم زمانی قوم نوح اشاره فرموده است: «وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَىٰ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ» (نجم/ ۵۳ - ۵۰). عبارت شریفه «من قبل» نشان از اهمیت دادن قرآن کریم به ترتیب زمانی قصص دارد.

- داستان قوم عاد و ثمود در چند سوره به صورت متعاقب ذکر شده و غالباً داستان قوم عاد مقدم بر قوم ثمود شده است: مثلاً در سوره فصلت اینگونه آمده است: «فَإِن أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَآخَذْتَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (فصلت/ ۱۷-۱۳) این ترتیب در سور دیگری همچون هود و شعراء و اعراف رعایت شده است. تنها جایی که این ترتیب به هم خورده در سوره حاقه است: «الْحَاقَةُ مَا الْحَاقَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَةُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (حاقه/ ۵-۱) ظاهراً علت به هم خوردن ترتیب در سوره حاقه رعایت نظم و موسیقی و تناسب حروف باشد مثلاً حرف عین در عاد با عین در قارعه تناسب دارد و اقتران این دو کلمه با هم تناسب بیشتری با اقتران ثمود و قارعه دارد ضمن این که تنوین موجود در عاد که موجب پیوستگی آن به باء و قلب به میم شدن آن می شود موسیقی آیه را زیبا تر می کند نسبت به این که ثمود در کنار قارعه قرار گیرد. در ادامه آیه نیز رعایت لف و نشر مرتب باردیگر موجب تقدم ثمود بر عاد گردیده است.

- داستان مهمانان حضرت ابراهیم و بشارت ایشان به فرزند و قوم لوط برخی جاها با هم ذکر شده است و علت آن هم این است که از نظر زمانی رسولان الهی ابتدا نزد حضرت ابراهیم و از آنجا به سوی حضرت لوط رفتند. این دو داستان در سوره های هود و حجر و عنکبوت همراه هم ذکر شده است. اما داستان حضرت لوط برخی مواقع به صورت جدا از داستان حضرت ابراهیم نیز آمده و در این مواقع بعد از داستان قوم ثمود ذکر شده است: «وَتَمُودُ وَقَوْمٌ لُّوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَخْرَابُ» (ص/ ۱۳) این تعاقب در سوره های شعراء و نمل و قمر مشاهده می شود.

- داستان اصحاب الایکه (اصحاب بیشه) همیشه بعد از داستان قوم لوط آمده است. مثلاً در سوره ق اینگونه وارد شده است: «وَعَادَ وَفِرْعَوْنَ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبِعَ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ» (ق/ ۱۴-۱۳).

۲-۳. تناسب تدرجی

تناسب تدرجی به این معناست که بین واژگان نوعی تدرج از شدت به ضعف و یا ضعف به شدت و از کم به زیاد و یا زیاد به کم و امثال آن باشد. در ذیل به بررسی نمونه هایی از آن در سبک قرآنی خواهیم پرداخت:

- واژگان اموال و انفس در مفاهیم مربوط به جهاد ۹ بار در قرآن کریم به کار رفته و همیشه اموال بر انفس مقدم بوده است، مثلاً: «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (توبه/ ۲۰) علت این تقدم این است که بذل مال از بذل جان راحت تر است و کسی که از مال نگذرد، نمی تواند از جان بگذرد. به عبارت دیگر جهاد با مال، مرحله ابتدایی جهاد است و جهاد با جان، اوج آن.

- چینش واژگان «وَلِيٌّ وَلَا نَصِيرٌ» ۷ بار در قرآن کریم آمده و واژه «ولی» همیشه مقدم بر نصیر است: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره/ ۱۰۷) شاید علت این است که ولی چه به معنای سرپرست و چه به معنای دوست قرابت بیشتری را نسبت به نصیر می رساند چون نصیر فراتر از دوستان و نزدیکان است. آیات شریفه در صدد نفی هرگونه پیوندی از شدید به ضعیف است. شبیه همین ارتباط بین واژگان «ولی» و «شفیع» نیز وجود دارد که سه بار در قرآن کریم تکرار شده است، مثلاً: «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (انعام/ ۵۱) «شفیع هرگونه واسطه ای را شامل می شود چه نسبت قرابت و دوستی داشته باشد و چه نداشته باشد.

- ترتیب واژگان «سمع و بصر» و شبیه به آن در قرآن کریم ۷ بار به کار رفته و در سه مورد «أَفْتَدَ» نیز در مرتبه سوم واقع شده است، مثلاً: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْتِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل/ ۷۸). در همه موارد سمع بر بصر مقدم شده است. از نظر ضعف ابزار شناخت سمع مقدم بر بصر و بصر مقدم بر افته است. امام علی علیه السلام در مورد قوت «بصر» در برابر «سمع» می فرماید: «بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست

! کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام (علیه السلام) انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورت) قرار داد، سپس فرمود: «باطل آن است که بگویی: شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!» (نهج البلاغه/ خطبه ۱۴۱). از نظر مراتب یقین نیز علم یقین که از راه شنیدن و دانستن حاصل می‌شود ضعیف‌تر است از عین یقین که با چشم حاصل می‌شود لذا در قرآن کریم عین یقین بعد از علم یقین ذکر شد: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکواثر/ ۷-۵). شناخت قلبی نیز که در مرتبه سوم قرار گرفته، برترین نوع معرفت است که عرفا از آن به عرفان شهودی تعبیر می‌کنند.

۲-۴. تناسب اهم و مهم

- در قرآن کریم هنگامی که واژگان ایمان و جهاد و هجرت همراه هم ذکر شده، همیشه ایمان مقدم بر هجرت و هجرت مقدم بر جهاد شده است علت تقدم ایمان بر هجرت مشخص است چون معیار ارزش عمل به ایمان است اما در مورد اهمیت هجرت بر جهاد باید گفت که اصلی‌ترین چیزی که مایه نجات اسلام از کفر و قوت یافتن آن شد، هجرت بود لذا خداوند به مومنین دستور داد که با مومنانی که هجرت نکردند، دوستی نکنید تا زمانی که هجرت کنند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» (انفال / ۷۲)، در ذیل نمونه‌هایی از تقدم ایمان بر هجرت و هجرت بر جهاد ذکر می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره / ۲۱۸).

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال / ۷۴).

«الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (توبه / ۲۰).

- امر به معروف و نهی از منکر: در قرآن کریم ۵ بار امر به معروف و نهی از منکر ذکر شده و در همه موارد امر به معروف مقدم بر نهی از منکر ذکر شده است، مثلا: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران / ۱۰۴) شاید علت تقدم امر به معروف این باشد که اصولا گسترش معروف در جامعه راحت‌تر و کم‌هزینه‌تر از ممانعت از منکر است و تا زمانی که معروف در جامعه گسترش نیابد، نمی‌توان توقع داشت که منکر کاهش یابد.

- واژگانی که در قرآن کریم در مورد کمک به فقرا و یا احسان به کار رفته، معمولاً دارای ترتیب اهم و مهم است. این ترتیب ۸ بار تکرار شده و معمولاً ترتیب از پدر و مادر شروع و به در راه ماندگان و نیاز مندان ختم می شود و برخی از مواضع به جای پدر و مادر از لفظ ذی القربی که عامتر از والدین است استفاده شده: «فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» در مورد کیفیت انفاق درجه بندی فرموده و اولین حق را به والدین داده است، یعنی تا زمانی که والدین فقیر هستند اولویت با آنها است و بعد از آنها اولویت با فقراى خویشاوند، و بعد از آنان فقراى دیگر است: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (بقره/ ۲۱۵).

- ایمان و عمل صالح: توقع قرآن کریم این است که در اعمال صالح و نیکو هم حسن فعلی و هم حسن فاعلی با هم جمع شود. محسنین که در چند جای قرآن کریم محبوب خداوند معرفی شده اند، فقط به معنای نیکو کاران نیستند چون ممکن است کسی نیکو کار باشد اما نیکو خوی نباشد. اما در باره این که کدامیک از ایمان و عمل مهمتر از دیگری است باید گفت که ایمان مهمتر از عمل است چون خداوند در مورد عمل قول مساعدت داده اما در مورد عدم ایمان تضمینی وجود ندارد. به عبارت دیگر خداوند کم کاری مؤمنان کم کار را از لطف و مرحمت جبران می فرماید اما بی ایمانی انسان های پرکار در نهایت مایه ورود آنان به بهشت نمی شود و در نهایت ممکن است کار آنان در دنیا تلافی شود و یا موجب تخفیف عذاب آنان شود لذا «آمنوا» همیشه مقدم بر «عملوا الصالحات» است و بیش از ۵۰ بار در قرآن کریم تکرار شده است، مثلاً: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه/ ۷).

- چینش «یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة» و مانند آن ۱۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است و شاید نشان از این دارد که انسان می بایست ابتدا ارتباط خود با خداوند را محکم کند و سپس از طریق انفاق، با مخلوقات خداوند ارتباط برقرار کند یعنی در واقع تا زمانی که ارتباط با خدا برقرار نباشد، انفاق ارزش چندانی ندارد بلکه گاهی ممکن است باطل هم بشود، مثل انفاقی که ریا کاران انجام می دهند.

۲-۵. تناسب ترتیبی

ترتیب به معنای پشت سر هم آمدن دو یا چند چیز به صورت مرتب است به طوری که واژه دوم مترتب بر واژه اول باشد، چنانکه در مثالهای ذیل خواهد آمد:

- در قرآن کریم هر جا از رکوع و سجود سخن گفته شده اول رکوع و سپس سجود ذکر شده است و علت آن تقدم ترتيب انجام رکوع بر سجود است:

«وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرَّكْعِ السُّجُودِ» (حج / ۲۶).

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا...» (فتح / ۲۹).

- در تركيب «الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» و مواردی شبیه به آن که بیش از ۱۰۰ بار در قرآن کریم وارد شده دنیا بر آخرت مقدم شده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران / ۲۲) و «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران / ۱۴۸).

- چينش «مُخْتَالًا فَخُورًا» ۳ بار در قرآن کریم به کار رفته است. مختال به معنای خیال پرداز است و فخور به معنای فخر فروش. انسان قبل از اینکه فخر فروشی کند، در قوه و همیه خود برای خود شخصیتی خیالی تصور می کند و با تکیه بر آن تصویر خیالی خود را برتر از دیگران می داند لذا قرآن کریم مختال را مقدم بر فخور ذکر فرمود: «وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان / ۱۸).

۲-۶. تناسب عرفی

این تناسب به این معناست که تقدم برخی از واژگان بر برخی دیگر بنا بر هیچ مزیتی نیست الا این که در عرف و زبان رایج یک لفظ همیشه مقدم بیاید البته این مطلب را نیز باید در نظر گرفت که زبان عرف در این مواقع به دنبال تلفظ راحت تر عبارت است، مثلاً در عرف زبان فارسی چينش هایی مثل دست و پا و چشم و گوش بنا بر همین قاعده به کار می رود:

- چينش «الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» ۷ بار و «الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتِ» ۵ بار و «الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ» ۲ بار در قرآن کریم ذکر شده است. در این عبارات اگر تقدم با کلمات مؤنث باشد، تلفظ آنها دشوار خواهد شد.

- چينش «ذَكَرَ أَوْ أَنْتَى» و شبیه به آن ۹ بار با تقدم «ذَكَرَ» تکرار شده است. این مورد هم همانند مورد قبلی است.

۲-۷. تناسب خاص و عام

یعنی این که در یک ترکیب واژه ای خاص بر واژه ای عامتر مقدم شود و علت آن نیز تاکید بر خاص است:

- چینش « أَفَّاكٍ أَثِيمٍ » ۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است: « تَنَزَّلُ عَلَيَّ كُلُّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ » (شعراء/ ۲۲۲) و « وَوَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ » (جاثیه/ ۷). افاک صیغه مبالغه از ریشه افک به معنای دروغ است و اثیم بر وزن فعیل به کسی گفته می شود که به وفور مرتکب اثم و گناه می شود. گناه عام است و افک خاص اما بنا بر تاکیدی که بر روی این گناه بوده، بر «اثیم» مقدم شده است.

۲-۸. تناسب واژگان کیهانی

در مورد نظام کیهانی معمولاً قرآن کریم نظام خاصی را رعایت فرموده است که موارد آن بررسی خواهد شد:

- واژگان «أرض و سماء» به طور کلی در ۲۲۸ آیه با هم به کار برده شده‌اند که در ۲۰۸ آیه «سماء» یا «سماوات» بر «أرض» مقدم شده و در ۲۰ آیه «أرض» بر «سماء» پیشی گرفته است. اما واژگان «السماوات و الأرض» به صورت پیوسته و ثابت حدود ۱۸۰ بار در قرآن به کار رفته است. شاید تقدم «سماوات» به این علت باشد که در نظام عظیم کیهانی زمین ذره ای بیش نیست. اما این ترتیب به صورت بالعکس دو بار و بنا بر موقعیت های خاص وارد شده مثلاً در سوال از مشرکین آمده است: « قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ » (۴۰ فاطر) هم چنین در جای دیگر آمده: « قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ » (۲ أحقاف) شاید علت تقدم «الأرض» در این دو آیه این است که مشرکین به زمین نزدیکترند تا آسمان لذا در ابتدا از آن چه که بیشتر در دسترسشان بود، پرسیده شده است. نکته دیگر اینکه در چینش ثابت و پیوسته «السماوات والأرض» که حدود ۱۵ بار در قرآن کریم وارد شده، نیز سماء مقدم شده است و در مواردی معدود بدون پیوستگی «ارض» بر سماء مقدم شده است و این در مواضعی بوده که اولاً سماوات به صورت مفرد آمده و ثانیاً اسلوب عبارات نیز منفی بوده است، مثل: « إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ » (آل عمران/ ۵) و « رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمَ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ » (ابراهیم/ ۳۸) و « وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ

فِيهِ وَمَا يُغْزِبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس / ۶۱) و «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (شوری / ۲۲). ویژگی بارز آیات اخیر که «ارض» در آنها مقدم شده این است که در این آیات یا انسان متکلم بوده است (مثل سوره ابراهیم) و یا این که مخاطب به صورت خاص انسان بوده است که زمین بیشتر از آسمان در دسترس اوست اما اگر آیه به صورت عموم در صدد اثبات قدرت الهی باشد «سماوات» و یا «سما» بر ارض مقدم می شود.

- واژگان «المشرق والمغرب» همیشه با تقدم «مشرق» بر «مغرب» همراه است. این ترتیب ۹ بار در قرآن کریم به اشکال مختلف وارد شده است: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» (مزل / ۹) و «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (رحمان / ۱۷) و «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» (معاراج / ۴۰) و «وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (اعراف / ۱۳۷) از نظر زمانی یا ترتیبی نمی توان مشرق را بر مغرب مقدم دانست چون در هر لحظه ای که خورشید طلوع می کند در همان لحظه برای نقطه ای دیگر غروب می کند شاید علت تقدم مشرق این باشد که اهل زمین معمولاً فعالیت روزانه خود را با طلوع خورشید آغاز می کنند یعنی این ترتب از نظر عرف اهل زمین مایه تقدم شده است و قرآن کریم این عرف را رعایت فرموده است.

- واژه «شمس» ۱۸ بار در قرآن کریم همراه با قمر و مقدم بر آن واقع شده است، مثلاً: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (انعام / ۹۶). در دو موضع نیز واژه نجوم بعد از قمر واقع شده است، مثلاً: «وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (نحل / ۱۲) شاید یکی از علل تقدم شمس، محوریت آن و عظمت آن نسبت به قمر باشد اما در یک مورد قمر مقدم شده: «وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» (نوح / ۱۶) یکی از علل این تغییر واژگان رعایت فاصله با آیات قبل و بعد است مثلاً آیه پیش با واژه «طَبَاقًا» که دارای سجع متوازی با «سراجا» است ختم شده است: «الْمُ تَرَوُا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا» (نوح / ۱۵).

- چینش واژگان «اللیل والنهار» ۱۷ بار در قرآن کریم با تقدم لیل بر نهار آمده است. علاوه بر سهولت تلفظ این چینش نسبت به عکس آن می توان گفت که شاید تاریکی و ظلمت در نظام کیهانی

وسعت بیشتری داشته باشد چون خورشید جزء کوچکی از منظومه ای کوچک است و نور آن در نظام کیهانی ذره ای بیش نیست لذا خداوند از لیل به لباس تعبیر فرمود: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» (نبا/ ۱۰) و از خورشید به سراج: « وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا » (نوح/ ۱۶).

۲-۹. چینش ثابت واژگان در صفات الهی

در قرآن کریم برخی صفات الهی دائما با واژگان ثابت چینش شده است. در مورد ذات مقدس باری تعالی دو نکته مهم وجود دارد و آن این، که اولاً: تصویری که انسانهای معمولی در مورد این صفات دارند، تصوراتی مبهم و دور از حقیقت است لذا قرآن کریم فرمود: «منزه است خداوند از آنچه توصیف می‌کنند، مگر بندگان مخلص خدا!» (صافات/ ۱۶۰ - ۱۵۹) ثانیاً: این که هیچ کدام از این واژگان را از جهت ذات باری تعالی نمی توان قابل تفکیک یا تشکیک یا تقدیم و تاخیر دانست بلکه بین این صفات و ذات الهی اتحاد برقرار است چون تقدیم و تاخیر و انفکاک در این صفات به معنای تجزیه پذیر دانستن ذات الهی بوده و مردود است. پس توصیف خداوند به صفات حاکی از تعدد ذات نیست بلکه تعدد جلوه های ذات را می رساند. امام علی علیه السلام فرمودند: « هنگامی عمل برای او خالص است که صفات را بر ذات او عارض ندانسته بلکه آنها را عین ذات دانند، زیرا هر صفتی بر اینکه غیر موصوف است گواه، و هر موصوفی بر اینکه غیر صفت است شاهد، پس هر کس خدا را به وصف عارض بر ذات وصف کرد برای او قرینی جسته و هر که برای او قرینی جست او را دو تا دیده، هر که او را دوبار دید مرکب و دارای اجزایش دانسته، هر که او را دارای اجزاء دانست به او نادان است، و نادان به سوی او اشاره می کند، و هر که به سوی او اشاره کرد، او را به حدی محدود کرده و هر که او را به حدی محدود کرد، مانند عدد او را شمرده است، هر که گفت خدا در چیست مانند جسم او را در ضمن محل دید، و هر که گفت او بر چیست، محل‌های دیگر را از او خالی یافت» (نهج البلاغه/ خطبه ۱) با ذکر این مقدمه به این نتیجه می رسیم که اگر صفتی بر صفت دیگر مقدم شد، علت را باید خارج از ذات الهی جستجو کرد نه در ذات الهی. مثلاً اگر صفت «عزیز» بر «حکیم» مقدم می شود، علت این نیست که عزت الهی بیشتر یا مهمتر از حکمت است، بل که علت را باید در موقعیت هایی که این صفات به کار برده شده، بررسی کرد. معمولاً این گونه واژگان در انتهای آیات به کار برده شده و ارتباطی محکم با مضمون آیات دارد. اصمعی حکایتی را از فرزدق نقل می کند که روزی فرزدق از محلی می گذشت و شنید مردی بدون نگاه کردن به مصحف قرآن می خواند و آیه ای را این طور قرائت کرد: «والسارق والسارقة فاقطعوا أيديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله

غفور رحیم» فرزدق که اهل ادب بود به آن مرد اعتراض کرد و گفت انتهای آیه با مضمون آیه متناسب نیست بلکه می‌بایست چنین مضمونی که در آن عقوبت تنبیه متجاوزان وجود دارد، با صفات دیگری از صفات الهی ختم شود لذا قرائت صحیح را برای او خواند: «والسارق والسارقة فاقطعوا أيديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم» (مائده/ ۳۸). (اصفهانی، ج ۲۱: ۳۶۴) مفسران قرآن کریم معمولاً هنگام تفسیر آیات به ارتباط معنایی واژگان انتهایی آیات با مضمون آنها اشاره کرده اند اما هدف ما این است که در این بحث به بررسی مقایسه ای آیاتی که دارای چیدمان ثابت واژگان هستند، بپردازیم. با ذکر این مقدمه به بررسی صفات الهی که با واژگان ثابت در قرآن کریم وارد شده، خواهیم پرداخت:

«عزیز حکیم» این چینش ۱۸ بار به صورت نکره و ۲۹ بار به صورت معرفه و در مجموع ۴۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است. معرفه بودن این دو صفت و صفات دیگر که خواهد آمد و غالباً به صورت خبر آمده، نشان از حصر دارد در اینجا یعنی فقط خداوند است که «عزیز حکیم» است. «عزیز» از نظر لغوی به معنای سخت و غیر قابل نفوذ و شکست ناپذیر است. ارض عزاز به معنای زمینی است که در اثر سفتی قابل نفوذ نباشد. ویژگی های صفت عزیز در قرآن کریم این است که اولاً: این صفت بیشترین صفتی است که در ترکیب با واژگان دیگر تکرار شده است. ثانیاً: هیچگاه بعد از صفاتی که دال بر رحمت باشد نیامده است و تنها صفاتی که مقدم بر آن آمده صفت «القوی» و «المهیمن» و «عالم» است: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» (شوری / ۱۹) و «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (حشر / ۲۳) و «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (تغابن / ۱۸). راغب در ترجمه عزیز آورده است که عزیز یعنی کسی که غالب می‌شود اما کسی بر او غالب نمی‌شود. (الراغب، ۱۴۱۲: ۵۶۳) اما حکیم از نظر ریشه به معنای ممانعت است، حَكَمَ یعنی مَنَعَ. حکیم به معنای کسی است که با وجود وسعت علمی که دارد از قوانین علمی و منطقی خارج نمی‌شود. تقارن صفت حکیم با عزیز از این جهت است که هنگامی که صفت عزیز ذکر می‌شود، ممکن است برای برخی توهم پیش آید که خداوند چون قدرت مطلق و شکست ناپذیر است، پس هرچه که بخواهد انجام می‌دهد اما صفت حکیم این گمان خطا را از بین می‌برد. علامه طباطبایی در ترجمه دو واژه «عزیز حکیم» در ذیل آیه ۲۱۰ بقره می‌فرماید: «پس بدانید که خدا عزیز و مقتدری است که در کارش از هیچ کس شکست نمی‌خورد، و حکیمی است که در قضایی که در باره شما می‌راند، هرگز از حکمت خارج نمی‌شود، آنچه حکم می‌کند بر طبق حکمت است، و بعد از آن که حکم کرد، خودش هم ضامن اجرای آن است اجرا می‌کند بدون

این که کسی بتواند از اجرای آن جلوگیری کند». (طباطبایی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۱۵۳) با توجه به مطالبی که گذشت می توان گفت که آوردن واژه حکیم نوعی احتراس بلاغی است. احتراس یا تکمیل است یعنی ختم کلام با عبارت یا عباراتی که توهم خلاف مقصود را از بین ببرد. (جواهر، -: ۲۰۵).

- «عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ»: این چینش ۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است. انتقام از ریشه نغم به معنای عقوبت کردن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۵۹۰) در عرف معمول است که انتقام علاوه بر جزای بدکاران به معنای از بین بردن داغ دل نیز هست اما این معنا عرفی است و نه لغوی و انتقام لزوماً به معنای خنک شدن دل نیست. واژه «ذوانتقام» بعد از «عزیز» توضیحی است یعنی عزت علی الإطلاق خداوند لاجرم مایه انتقام او از بدکاران خواهد شد. این واژگان در قرآن کریم فقط در موارد تهدید به کار رفته است، مثلاً: «مِنْ قَبْلِ هُدًى لِّلنَّاسِ وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ» (آل عمران / ۴).

- «الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ»: این چینش ۱ بار به صورت نکره و ۱ بار به صورت معرفه در قرآن کریم به کار رفته است: «تَبَارَكَ الَّذِيْ بِيْدهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ الَّذِيْ خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ (ملک / ۲-۱)» و «اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهٖ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ اَلْاَنْعَامِ مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ كَذٰلِكَ اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ غَفُوْرٌ» (فاطر / ۲۸-۲۷) در دو آیه ای که این چینش واژگان به کار رفته، دو نقطه مشترک وجود دارد: اولاً اشاره به عظمت و قدرت لایزال الهی (عزیز بودن) که در سوره ملک مالکیت هستی و در سوره فاطر گوناگونی خلقت به این امر اشاره دارد: ثانیاً: تعامل خالق عزیز با مخلوقات از روی غفران و گذشت که در سوره ملک آزمایش بندگان و در سوره فاطر لطف و رأفت بر بندگان عالمی که از روی خشیت خداوند را می خوانند. هر دو آیه بندگان را به سوی خوف و رجاء سوق می دهد: خوف از عزت و قدرت مطلق الهی و امید به رأفت و گذشت به این امر اشاره دارد. غفور در این دو آیه نقش احتراس یا تکمیل را دارد؛ یعنی خداوند عزیزی نیست که کسی از عزت او احساس خطر و نا امنی کند بلکه عزت او همراه با لطف و مرحمت است.

- «العزیز الغفار»: این چینش سه بار به صورت معرفه به کار رفته است و از نظر کاربرد همچون عزیز غفور است.

- «الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ»: این چینش ۱۳ بار در قرآن کریم به کار رفته است. از این ۱۳ بار ۸ بار آن در سوره شعرا به صورت ترجیع بند بعد از ذکر قصص انبیاء مختلف آمده است و دلالت بر این دارد که

خداوند کفار را که در مقابل دعوت انبیاء الهی ایستادند نابود کرد و پیامبران را در مقابل آنان یاری فرمود یعنی خداوند در برابر کفار عزیز و در قبال یاری انبیاء و مؤمنین رحیم است و در نهایت این سوره به پیامبر اکرم نیز همان وعده را که به پیامبران گذشته داده می‌دهد و می‌فرماید: «فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (شعراء/ ۲۱۷ - ۲۱۶) یعنی ای پیامبر از عصیانگران براثت بجو و بر خداوند توکل کن چو امر کفار با خداوند عزیز و امر تو با خداوند رحیم است. موارد دیگر کاربرد این واژگان نیز همین گونه است یعنی معمولاً هرجایی این واژگان به کار رفته، سخن از هشدار به کفار و یاری مؤمنین است.

- «الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»: این چینش ۶ بار به صورت معرفه به کار رفته است و از نظر مضمون شبیه به واژگان «عزیز حکیم» است. ۵ مورد از موارد کاربرد این چینش مربوط به عظمت خلقت است و ۳ بار منتهی به این عبارت شده است: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: این تقدیر خداوند قادر و داناست». ۱ مورد از ۶ مورد در مورد نزول قرآن کریم است: «حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر/ ۲-۱) از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که آیات الهی چه آفاقی باشد و چه انفسی ناشی از عزت و علم الهی است.

- «عَلِيمٌ قَدِيرٌ»: این چینش ۳ بار در قرآن کریم به صورت نکره و یک بار معرفه و مجموعاً ۴ بار به کار رفته است. اعتقاد به علم نامحدود الهی اقتضا می‌کند که بر هر امری قادر باشد و ناتوانی عادتاً در اثر جهل به روش‌های فائق شدن بر مشکلات به وجود می‌آید. پس قید «قدیر» در واقع توضیحی است یعنی علم لایزال الهی نشان از قدرت لایزال او دارد چنان که خداوند خود به این مضمون اشاره فرموده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» (فاطر/ ۴۴).

- «غَفُورٌ رَحِيمٌ»: این چینش ۵۷ بار به صورت نکره و ۷ بار به صورت معرفه و مجموعاً ۶۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است. غفور صیغه مبالغه از غفر به معنای پوشاندن است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵: ۲۵). رحیم نیز از ریشه رحم به معنای عطوفت و مهربانی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۲۳۱). تناسب معنایی بین واژگان این چینش تعاقبی است چون تا هنگامی که پرده پوشی و نادیده گرفتن عیب و گناه در کار نباشد، رحمت و عطوفت معنایی ندارد یعنی ضرورتاً غفور می‌بایست قبل از رحیم واقع شود.

- «توَابَ رَحِيمٌ»: این چینش ۶ بار به صورت معرفه و ۴ بار به صورت نکره و مجموعاً ۱۰ بار به کار رفته است. تواب صیغه مبالغه از ریشه توب به معنای بسیار بازگشت کننده است یعنی خداوند

متعال با وجود رمیدن بندگان بسیار به بندگان خود باز می گردد و توبه آنان را می پذیرد. تناسب معنایی بین واژگان این چینش تعاقبی است و بدیهی است که رحمت الهی هنگامی شامل حال بندگان خواهد شد که به سوی خداوند توبه کرده و خداوند نیز توبه آنان را پذیرفته باشد.

- «سمیع بصیر»: این چینش ۷ بار به صورت نکره و ۴ بار به صورت معرفه و در مجموع ۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است. چنانکه قبلاً گذشت واژگان «سمع و بصر» ۷ بار با تقدم سمع بر بصر به کار رفته است و در مورد مخلوقات به کار رفته بود. همان ترتیب در مورد خداوند نیز به کار رفته است.

- «قوی عزیز»: این چینش ۵ بار به صورت نکره و ۲ بار به صورت معرفه به کار رفته است. قوی جزء معدود صفت هایی است که در قرآن کریم بر عزیز مقدم شده است. قوی به معنای قادر است و عزیز نیز به معنای قدرت است اما عزیز از نظر معنایی شدید تر از قوی است. عزیز جهت تقویت معنای قوی آمده است یعنی قدرتی که خداوند دارد، قدرت غیر قابل شکست است.

- «العزیز الحمید»: این چینش ۳ بار در قرآن کریم به صورت معرفه به کار رفته است. حمید بر وزن فعیل به معنای مفعول است یعنی ستوده (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۵۶). حمید نقش احتراسی دارد یعنی دفع این توهّم که عزیز بودن خداوند مایه ضرر به کسی باشد.

- «لَطِيفٌ خَبِيرٌ» این چینش ۳ بار به صورت نکره و ۲ بار به صورت معرفه و مجموعاً ۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است. لطیف از ریشه لطف به معنی دقیق بودن توأم با رفق و مهربانی است، یعنی او در آخرین مرتبه دقت در امور و رفق و مهربانی به بندگان خود است و هیچ گونه اثری از خشونت در وجود او پیدا نمی شود، و خبیر: بمعنی آگاهی دقیق و نافذ و محیط است. (مصطفوی، ۱۴۲۲، ج ۸: ۱۱۸) برخی معتقدند واژه «لطیف» صفت «خبیر» است یعنی آگاهی و اطلاع او در کمال لطافت است به طوری که انسان ها از آن خبردار نمی یابند، و توضیح جمله‌ی پیش «لا تُدْرِكُهُ» تا آخر است. (عاملی ۱۴۰۱، ج ۳: ۵۱۷). از مجموع تفاسیری که در مورد چینش لطیف و خبیر روشن می شود این است که خداوند اولاً لطیف است به طوری که یا وجود لطف به بندگان دیده نمی شود و محدود به جسم نمی شود و ثانیاً دیده نشدن او به این معنا نیست که بی خبر از مخلوقات باشد. بلکه با علم به دقایق امور آنها به آنها لطف می فرماید. پس در واقع خبیر احتراس از دو توهّم است: این که خداوند غایب است و یا این که لطفش بدون آگاهی از بندگان است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۰۳ انعام که متّهی به این چینش است می فرماید: « چون مشرکین مردمی بودند معتاد به تفکر در مادیات و فرو رفته در حس و محسوسات، و بیم آن بود که خیال کنند وقتی خدای تعالی محسوس به

حاسه بینایی نباشد قهرا اتصال وجودی- که مناط شعور و درک است- با مخلوقات خود نخواهد داشت، و در نتیجه همان طوری که هیچ موجودی او را درک نمی‌کند، او نیز از حال هیچ موجودی اطلاع نخواهد داشت، و هیچ موجودی را نخواهد دید» (طباطبایی، ۱۴۱۶، ج ۷: ۴۰۴).

- «غنی حمید»: این واژگان ۶ بار به صورت نکره و سه بار معرفه و مجموعاً ۹ بار به کار رفته است. غنی به معنای بی نیاز است و از نظر قرآن کریم، تنها بی نیاز عالم هستی فقط خداوند است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/ ۱۵). این که خداوند بی نیاز است ممکن است موجب توهم برخی شود که بی نیازی خداوند ممکن است مایه انجام هر کاری از سوی او شود و مصالح نیازمندان مورد مخاطره قرار گیرد. این توهم برای نوع انسان صحیح است چنان که خداوند فرمود: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٌ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (علق/ ۷-۶) اما این توهم غلط در مورد خداوند مفهومی ندارد لذا عبارت «حمید» که به معنای ستوده است برای دلالت بر این است که خداوند علاوه بر این که بی نیاز است مصالح نیازمندان را نیز تامین می‌فرماید. پس «حمید» عبارتی احتراسی است.

- «علیم خبیر»: این چینش ۳ بار به صورت نکره و ۱ بار به صورت معرفه و مجموعاً ۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است. علیم به معنای علم مطلق است و خبیر درجه بالای علم است یعنی علم به بواطن امور. خبیر در این جا علاوه بر نقش توضیح و تخصیص نقش احتراسی نیز دارد. فخر رازی در مورد این چینش می‌گوید: «علم خداوند فقط مربوط به ظاهر اشیاء نیست بلکه او خبیر به باطن اشیاء نیز هست» (الرازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵: ۱۳۴).

- «خبیر بصیر»: این چینش ۴ بار در قرآن کریم به صورت نکره به کار رفته است. خبیر چنان که گذشت علم به باطن امور است اما بصیر در عباراتی که این چینش در آن وارد شده دلالت بر علم به ظاهر دارد. خداوند متعال هم علم به ضمائر اشخاص دارد که زمینه ساز اقدام آنان به اعمال است و هم علم به ظاهر اعمال بندگان دارد. آلوسی علت تقدیم خبیر بر بصیر را همین نکته می‌داند. (الآلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۴۳).

بعد از بررسی چینش‌های ثابت صفات الهی می‌توان یک نتیجه کلی گرفت و آن این که عمدتاً واژگان دوم به جهت احتراس و یا توضیح و تکمیل ذکر شده است.

نتیجه

علاوه بر انسجام موجود در تمام واژگان قرآنی، در چینش‌های ثابت واژگان قرآنی انسجامی خاص برقرار است و حاوی تناسباتی نامتغیر یا کم متغیر است. برخی از این تناسبات ریشه معنایی و برخی ریشه آوایی و یا هم‌معنایی و هم‌آوایی دارد. در نظم زیبای قرآنی بین واژگان ثابت تناسباتی همچون ترتیب زمانی و تدرجی و اهم و مهم و تربُّئی و عرفی و خاص و عام وجود دارد. علاوه بر تناسبات معنایی مذکور، برخی موضوعات نیز وجود دارد که می‌توان به صورت موضوعی در قرآن کریم بررسی کرد و چینش ثابت واژگان را در آنها بررسی کرد؛ مثل چینش ثابت در واژگان مربوط به کیهان و همچنین صفات الهی. در واژگان کیهانی معمولاً سماوات مقدم بر ارض و لیل مقدم بر نهار و شمس مقدم بر قمر وارد شده است. در واژگان مربوط به صفات الهی نیز عزیز مقدم بر حکیم و قوی مقدم بر عزیز و سمیع مقدم بر علیم و امثال اینها وجود دارد که تناسبات معنایی مختلفی را می‌توان با مراجعه به سیاق آیات فرض کرد. معمولاً در واژگان کیهانی ترتیب بزرگ و کوچک رعایت شده و در واژگان صفات عبارت دوم نقش احتراست یا تکمیل دارد. در مورد واژگان صفات این نکته نیز حائز اهمیت است که معمولاً آیاتی که دارای واژگان مشترکند، از نظر مضمون به هم نزدیک می‌باشند.

منابع

- ۱ - آلوسی، محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، الطبعة الأولى بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۲ - ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی (۱۳۸۸ - ۱۹۶۸)، قصص الأنبياء، تحقیق مصطفی عبدالواحد، الطبعة الأولى، القاهرة، مطبعة دارالتألیف.
- ۳ - ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، الطبعة: الثالثة، بیروت، دار صادر.
- ۴ - الرازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، الطبعة الثالثة، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۵ - الراغب الأصفهانی، الحسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، التحقیق: صفوان عدنان الداودی، الطبعة الأولى، دمشق - بیروت، دارالعلم: الدار الشامیة.
- ۶ - الأصفهانی أبی الفرج، (بی تا) الأغانی، تحقیق: سمیر جابر، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر.
- ۷ - سید رضی، محمد بن الحسین الموسوی (۱۳۷۷)، نهج البلاغه، ترجمه سید نقی فیض الاسلام، انتشارات فیض الاسلام.
- ۸ - السید، شفیع، (بی تا) البحث البلاغی تأسیل و تقویم، دارالفکر العربی، القاهرة.
- ۹ - طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۶)، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۰ - الطبرسی، الفضل بن الحسن (۱۴۱۸) جوامع الجامع، الطبعة الأولى، طهران، منشورات جامعه طهران و اداره الحوزة العلمیة بقم.
- ۱۱ - العاملی، ابراهیم (۱۴۰۱)، تفسیر العاملی، تحقیق: علی أكبر غفاری، تهران، منشورات الصدوق. عباس، محمد (۱۳۸۷)، عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی، ترجمه مریم مشرف، تهران: نشر چشمه.
- ۱۲ - عبدالرؤف، حسین (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی قرآن کریم (تحلیل زبانی)، ترجمه پرویز آزادی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).
- ۱۳ - عبدالمطلب، محمد (۱۹۹۴)، البلاغه و الأسلوبیة، الطبعة الأولى، لوندان، الشركة المصریة العالمیة للنشر.
- ۱۴ - مصطفوی، حسن (۱۴۲۲)، تفسیر روشن، چاپ اول، تهران، مرکز چاپ کتاب.
- ۱۵ - الهاشمی، احمد بن ابراهیم بن مصطفی، (بی تا) جواهر البلاغه فی المعانی والبیان والبدیع، ضبط وتدقیق وتوثیق: د. یوسف الصمیلی، بیروت، المكتبة العصریة.